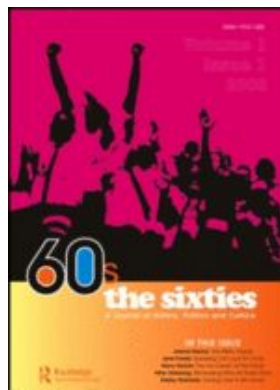


مبارزه بر سر ماهیت جامعه سوسیالیستی و تداوم مبارزه طبقاتی و جلوگیری از رجعت سرمایه داری را به بحثی جهانی تبدیل کرد. دیگر هیچ جریان کمونیستی نمی توانست بدون درگیری در این مبارزات جدی گرفته بشود. پاریس در سالهای ۱۹۶۰ نقش چشمگیری در این مبارزه برعهده گرفت - پاریس مرکز بزرگترین انقلاب بورژوازی (۱۷۸۹)، انقلاب ۱۸۳۰، انقلاب ۱۹۴۸-۱۹۴۹ و بالاخره پایتخت کمون ۱۸۷۱، یعنی اولین حکومت کارگران و زحمتکشان شهری، پایگاه مقاومت علیه اشغال نازیها (۱۹۳۹-۱۹۴۵)، و قلب شورش مه ۱۹۶۸. با وجود

این در اواخر دهه بعد، یعنی نیمه دوم سالهای ۷۰، ورق برگشت. پری اندرسن در سال ۱۹۸۳، در بررسی ترازنامه مارکسیسم، گفت که فرانسه در سه دهه بعد از آزادی (بعد از ۱۹۴۵، پایان جنگ جهانی دوم) در دنیای مارکسیسم اهمیتی جهانی پیدا کرده بود بطوریکه بلندیایی فرانسه در عصر روشنگری (قرن ۱۸) را به خاطر می آورد. اما «پاریس امروز پایتخت ارتجاع فکری اروپا است»، و سقوط فرانسه در این زمینه مسأله ای فقط کشوری نیست.^{۱۶}

سقوط پاریس از قلب شورش مه ۱۹۶۸ به «پایتخت ارتجاع فکری اروپا» آنهم در عرض مدت کوتاهی جای تأمل بسیار است همانطور که رجعت سرمایه داری در چین سوسیالیستی به دنبال ده سال انقلاب فرهنگی سؤال برانگیز است. در پاسخ به این سؤال و سؤالات قبلی جوانی از پاسخهای ممکن مطرح شده اند اما این بحثی بسیار حیاتی است که نیاز به بررسی جداگانه دارد.



شرکت انتشارات راتلج «سالهای شصت: مجله تاریخ، سیاست و فرهنگ» را به مناسبت چهلمین سالگرد جنبش مه ۱۹۶۸ منتشر کرده است. این مجله آکادمیک هر سال دو بار منتشر می شود و محتویات شماره اول آن بطور مجانی قابل دسترسی است.

در مورد پل پت و کامبوج:

پل پت دانشجویی کامبوجی در پاریس بود که پس از بازگشت به کامبوج، یکی از رهبران حزب کمونیست شد. این حزب بخشی از حزب کمونیست هندوچین بود که تحت رهنمودهای کمینترن (در دهه ۱۹۲۰) تأسیس شده بود. «خمرهای سرخ» نامی است که پادشاه کامبوج به آنها داده بود. حزب کمونیست کامبوج علیرغم نامش یک جریان ناسیونالیستی بود که به چین سوسیالیستی به عنوان منبع حمایت برای سرنگون کردن حکومت وابسته به آمریکا در کامبوج نگاه می کرد.

^{۱۶} Perry Anderson, In the Tracks of Historical Materialism. London: Verso, 1983, p.

بررسی واقعیات کامبوج برای کمونیست ها بسیار مهم است. البته این کار مشکلی است زیرا حقایق در زیر کوهی از تبلیغات امپریالیسم آمریکا و بورژوازی بین المللی پنهان شده است. مجله مائوئیستی «جهانی برای فتح» مقاله پژوهشی عمیق و تکان دهنده ای درباره این وقایع نوشته است که مطالعه آن را توصیه می کنم. عنوان این مقاله «ناجیان فروتن: چگونه رژیم پل پت به کجراه رفت» است که در سایت سرداران در بخش «جنبش بین المللی» قابل دسترس است.

در سال ۱۹۷۵ پیش از سقوط سایگون در ویتنام، خمرهای سرخ موفق به سرنگون کردن رژیم وابسته به آمریکا شدند. اما این رژیم ۴۴ ماه بیشتر دوام نیاورد و با حمله ارتش ویتنام از قدرت ساقط شد. حزب کمونیست کامبوج، در دوره حاکمیتش در جریان اداره جامعه و مقاومت در مقابل حملات آمریکا و ویتنام، سیاست های ارتجاعی مانند تخلیه اجباری شهرها و از بین بردن پول و غیره را در پیش گرفت که منجر به فجایع انسانی بزرگی شد. اما ارتش آمریکا، که شهرهای کامبوج را بی وقفه بمباران می کرد، به همان ترتیب مرتکب جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی علیه مردم کامبوج شد. اغلب گفته می شود که اینها «مائوئیست» بودند. این واقعیت ندارد و بیشتر تبلیغاتی است برای بدنام کردن مائوئیسم. پل پت، در جریان انقلاب فرهنگی در چین بود اما حتی در آن زمان از انقلاب فرهنگی حمایت نکرد. پس از به قدرت رسیدن، بارها به «عقب ماندن» چین از سوسیالیسم انتقاد کرده و می گفت انقلاب خودشان چند دهه «جلوتر از چین» است، و تکرار می کردند که حزب کمونیست کامبوج، «از لنین سرتر و از مائو برتر» است.

البته این حزب در جریان کسب قدرت توانست بخش کثیری از اهالی کامبوج را به حرکت در آورد و در میان آنها پایه عمیقی داشت. حمایت مردم کامبوج از آن گسترده بود. ارتش انقلابی آن در سال ۱۹۷۳ به چهل هزار نفر رسیده بود. مقاومت آنها در مقابل ارتش وحشی آمریکا ستودنی است. پس از ژانویه ۱۹۷۳ که آمریکایی ها مجبور شدند پای مذاکره با انقلابیون ویتنام نشسته و دست از بمباران ویتنام بکشند، بمباران بی وقفه کامبوج را از سر گرفتند. به مدت ۱۴۰ روز کامبوج را بمباران کردند و مقدار بمبی که روی مردم این کشور ریختند به اندازه بمبهایی بود که در مراحل آخر جنگ جهانی دوم روی ژاپن ریخته بودند. فجایعی که آمریکایی ها به بار آوردند بسیار هولناک است. حداقل نیمی از شالیزارهای برنج توسط بمب از بین رفت. حیوانات اهلی روستاییان کاملاً از بین رفتند، نیمی از جمعیت کشور آواره شدند، و رودخانه ها بلااستفاده شدند. درک شرایطی که امپریالیستهای آمریکایی برای نیروهای رهایی بخش کامبوج بوجود آورده بودند مهم است زیرا بسیاری از اقدامات آنان که در نهایت فاجعه آمیز بود مثلاً تخلیه اجباری شهرها، در این شرایط صورت گرفت.

با این وصف، شرایط هرچه باشد، طرز تفکر و مشی سیاسی و ایدئولوژیک هر جریانی در کاری که می کند و تصمیماتی که می گیرد تعیین کننده است. هیچ شرایطی نمی تواند رفتار خمرهای سرخ را توجیه بکند. همانطور که گفتیم، پل پت و دیگر رهبران حزب کمونیست کامبوج خود را مائوئیست نمی دانستند و اتفاقاً بالعکس انقلاب خود را «استثنایی و بی نظیر» می دانستند. مثلاً، پل پت در سخنرانی پیروزی چنین

می گوید: «ما به يك پیروزی کامل، قطعی و تمیز دست یافته ایم. یعنی ما بدون هیچگونه رابطه یا دخالت خارجی پیروز شده ایم» که البته دروغ بود، چون اینها بدون کمک ویتنام و چین مشکل بود به پیروزی برسند. اینها ادعا می کردند که «انقلاب خمر به خاطر ویژگیهایش، مانند الغای پول و تخلیه شهرها، از همه انقلابات جهانی برتر است.» و به انقلاب چین انتقاد می کردند و می گفتند: «چین به کارگران دولتی دستمزد می دهد، و غیره. دستمزد به مالکیت خصوصی منتهی می شود، چون وقتی آدم پول داشته باشد برای خرید این چیز و آن چیز پس انداز می کند.» (نقل قول از مقاله «ناجیان فروتن...»). اینها به انقلاب چین انتقاد می کردند که نتوانست از مالکیت خصوصی دهقانان و خرده بورژوازی شهری لغو بکند، و به انقلاب خودشان بخاطر بی نظیر بودنش در این زمینه افتخار می کردند و می گفتند: «کامبوج بیست سی سال از چین جلوتر است». حزب کمونیست کامبوج افتخار می کرد که با صدور فرمان، دین را لغو کرده است. اما در عمل نه تنها دین از بین نرفت بلکه خود حزب در اداره کشور از بدترین نوع ناسیونالیسم و افتخار نژادی استفاده می کرد که فرقی با دین نداشت.

جالب توجه آنست که نظریه های حزب کمونیست کامبوج بیشتر شبیه آن دسته نظریات درون جنبش چپ ایران است که مخالف مرحله انقلاب دموکراتیک نوین بوده و خواهان «انقلاب سوسیالیستی یک ضرب» هستند و تئوری انقلاب دو مرحله ای مانوتسه دون را بورژوایی می دانند. باید بگویم که حزب کمونیست کامبوج نه تئوری انقلاب دموکراتیک مانو را فهمید و نه سوسیالیسم را. آنان نمی فهمیدند که هدف انجام انقلاب دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا در کشوری مثل چین هموار کردن راه استقرار سوسیالیسم بود. در مورد سوسیالیسم هم فکر می کردند که با تصویب قانون و لغو کردن قانونی مالکیت خصوصی کشور سوسیالیستی می شود. درحالیکه در کامبوج قانوناً مالکیت خصوصی لغو شده بود اما در عمل آن را بر پایه همه اصول و قواعد سرمایه داری و در ادغام با نظام سرمایه داری جهانی اداره می کردند.

سران دولت پول پت ادعا می کردند که به «یک ضرب» به کمونیسم رسیده اند. اما کمونیسم به یک ضرب قابل دسترسی نیست و هر گونه ادعایی از این قبیل فقط به عوامفریبی و ضدیت با مارکسیسم ختم می شود. کمونیسم جامعه ای است که بر مبنای اصل «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» سازماندهی می شود. برای اینکه یک کشور سوسیالیستی به این مرحله برسد، باید حق بورژوایی در آن لغو شود. حق بورژوایی یعنی هرکس به اندازه ای که کار می کند دریافت بکند. این اصل هنوز یک اصل بورژوایی یا، به گفته مارکس، «حق بورژوایی» است که تمایز آفرین است و نظام طبقاتی را بازتولید می کند. در جامعه کمونیستی، هر کس به اندازه ای که می تواند کار می کند اما از جامعه به اندازه تمام نیازهای خود دریافت می کند. رسیدن به این مرحله نیازمند جهش های بزرگ در تعمیق سوسیالیسم در یک کشور و همزمان رشد انقلاب جهانی و برقراری کمونیسم در سطح جهان است زیرا در سطح جهان است که تولید می تواند بطور کلی اجتماعی بشود. به این ترتیب ادعاهای رژیم پل پت در تضاد با اصول مارکسیسم-لنینیسم-مانوئیسم است.

در هر حال، این بحث لازم و مفصلی است که باید در فرصت دیگری به آن پرداخت. مقاله «ناجیان فروتن» به سایر جوانب تکان دهنده این حکومت مانند اعمال شکنجه علیه مخالفین نیز پرداخته و طرز تفکر پشت این اعمال را تجزیه و تحلیل کرده و تفاوت بنیادین آن را با رویکرد مائو و چین سوسیالیستی به مخالفت ها و مبارزات درون حزب کمونیست چین نشان می دهد و می نویسد: «در چین، هنگامی که مائو تحلیل کرد که در درون حزب يك مقر فرماندهی بورژوایی موجود است، او و سایر رهبران (چپ) حزب موضوعات اساسی مورد جدل را به میان توده ها بردند و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را برپا داشتند تا خطوط و سیاستهای بورژوایی را در معرض انتقاد توده ها قرار دهند. آنها این مسأله که در جامعه سوسیالیستی هنوز پایه مادی و امکان ظهور بورژوازی نوین موجود است را تبدیل به يك موضوع فراگیر توده ای کردند...». سیاستهای حزب کمونیست چین به منظور زیرورو کردن گام به گام آن «خاکی» که بذر بورژوازی در آن رشد می کند توضیح داده شد و آگاهی توده ها و حزب را از طریق مطالعه آثار پایه ای مارکسیستی و بررسی و نقد کامل و همه جانبه خطوط بورژوایی ارتقاء دادند. اما در کامبوج، رهبری حزب هنگامی که احساس خطر کرد به مخفی کاری، شکنجه و اعدام روی آورد.

شروع جنگ میان کامبوج و ویتنام نیز فصل دیگر و عبرت انگیزی است از فاجعه بار بودن خط ناسیونالیستی که در اینجا فرصت بازگویی آن نیست. خلاصه کنم: مبارزات رهایی بخش در هندوچین، بخصوص ویتنام، از مبارزات بسیار مهم دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بودند. هر چند این مبارزات انقلابی توانستند ماشین نظامی مرگ آور امپریالیسم آمریکا را شکست بدهند و برای کشورهای خود استقلال به دست بیاورند، اما نتوانستند ورای این رفته و تبدیل به انقلاب های سوسیالیستی بشوند. آنها پس از آن فداکاری های عظیم و امیدآفرینی های بزرگ، بلافاصله پس از کسب استقلال در شکلی جدید در نظام سرمایه داری جهانی ادغام شده و مردمش تبدیل به بردگان سودآفرین سرمایه داری جهانی شدند. وارونه شدن روند انقلاب در هندوچین و دیگر نقاط جهان (از جمله در اندونزی) ضربه مهمی به روند انقلاب پرولتری در سراسر جهان وارد کرد و مهمتر از همه ضربه مهمی به روند تعمیق انقلاب سوسیالیستی در خود چین زد و موجب تقویت جریان های رویزیونیستی در حزب کمونیست چین شد. ویتنام پس از بیرون راندن آمریکا، در بلوک سرمایه داری شرق ادغام شد و پس از فروپاشی شوروی دوباره در نظام سرمایه داری غرب ادغام شد و مردم کامبوج نیز به برده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تبدیل شدند.

با نگاهی به گذشته می توان دید که به خاطر افق ها و برنامه های ناسیونالیستی که در رأس این انقلاب ها بود، چیزی جز این مقدور نبود. فرآیند گسست این جوامع از نظام سرمایه داری جهانی و پایه ریزی یک جامعه نوین سوسیالیستی کاری سهمگین و پیچیده است که فقط از عهده پرولتاریای آگاه و رهبری یک حزب کمونیست بر می آید که دارای یک مقر فرماندهی کمونیستی است که جنگ طبقاتی همه جانبه را هدایت می کند، و بر آگاهی میلیون ها کارگر و دهقان و زنان و خلق های تحت ستم اتکاء دارد.

کم و بیش همه جنبش های رهایی بخش ضداستعماری در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دچار این سرنوشت شدند. چین سوسیالیستی از همه این جنبش ها حمایت می کرد. اما نمی توان گفت که وظایف کمونیستی اش را در مورد آن ها ادا می کرد. منظوم این است که وظیفه چین سوسیالیستی نمی بایست صرفاً به حمایت از مبارزات عادلانه این جنبش ها خلاصه می شد و می بایست افق ها و برنامه های ناسیونالیستی آنان را نیز نقد می کرد و به این ترتیب برای شکل گیری یک جریان کمونیستی در میان این جنبش ها راه باز می کرد. چین سوسیالیستی از این وظیفه تحت عنوان «هژمونی طلب» نبودن امتناع می کرد. این رویکرد غلط در واقع ریشه در جمع بندی نادرست مانو از تجربه منفی کمینترن در دوره استالین داشت. این جمع بندی باعث شد که مانو برنامه ای برای تشکیل دوباره یک انترناسیونال کمونیستی، که می توانست مرکزی برای ترویج و گسترش کمونیسم در کشورهای جهان باشد، ارائه ندهد. باید گفت این عملکرد یک انحراف از اصول انترناسیونالیسم پرولتری بود. این فصل از تاریخ جنبش کمونیستی در بیانیه ۱۹۸۴ «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به این صورت جمع بندی شده است: «حزب کمونیست چین اگر چه به رشد احزاب مارکسیست-لنینیست در مقابله با رویزیونیستها توجه بسیار مبذول داشت اما به اشکال و طرق ضروری جهت تکامل وحدت بین المللی کمونیستها دست نیافت ...» (می توانید این بیانیه را در سایت سرداران در بخش «جنبش بین المللی» بخوانید). هرچند جمع بندی این بیانیه از کمینترن و نقش حزب کمونیست چین در جنبش بین المللی، پایه درستی را می گذارد اما هنوز کافی نیست. تجربه کمینترن و تجربه جهانی دو دهه ۱۹۶۰-۱۹۷۰ و نقش جنبش کمونیستی بین المللی را باید در تئوری های تکامل یافته تری فرموله کرد تا بتواند به راهنمای موج بعدی انقلاب های سوسیالیستی تبدیل شود.

7 کارنامه و عملکرد مانوئیستها در آمریکای شمالی چگونه بوده است؟ گویا باب آواکیان که اکنون مهمترین تنورسین بین المللی مانوئیسم محسوب می شود، از رهبران جنبش دانشجویی دهه ۱۹۶۰ آمریکا بوده است که به همراه برخی دیگر از رهبران این جنبش «حزب کمونیست انقلابی» (RCP) را تشکیل داده اند و به فعالیت در قالب آن مشغول هستند. جمع بندی شما از کارنامه و عملکرد این گرایش در آن دوره و دوره کنونی چیست؟

○ کارنامه و عملکرد مانوئیستها در آمریکای شمالی و بویژه در ایالات متحده آمریکا تفاوت های چشمگیری با فرانسه دارد. جنبش کمونیستی نوین آمریکا، مانند فرانسه، تحت تأثیر مستقیم انشعاب در جنبش کمونیستی بین المللی و مخصوصاً انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چین و البته در شرایط غلیان جنبشهای اجتماعی سالهای ۱۹۶۰ شکل گرفت. آمریکا و فرانسه کشورهای سرمایه داری پیشرفته هستند و انقلابیون بورژوا در طول انقلاب خودشان در قرن ۱۸ (آمریکا در ۱۷۷۶ و فرانسه ۱۷۸۹) رابطه نزدیک با هم داشتند. اما نسل جدید کمونیست های دو کشور در سالهای ۱۹۶۰ تا حد زیادی

مستقل از یکدیگر مبارزه می کردند. بدون شک نقطه اشتراک قوی هم داشتند که آنها خط سیاسی و ایدئولوژیک بود که حزب کمونیست چین (در جمع بندی از به قدرت رسیدن بورژوازی در حزب کمونیست شوروی و شکست انقلاب اکتبر و مقابله با رجعت سرمایه داری از طریق انقلاب فرهنگی) فورموله کرده بود و اما هر حزبی در شرایط خاص کشور خود می بایستی خط مشی نوین را به کار ببرد، آنرا تکامل بدهد، جنبش نوین را بسازد، و به مسائل خاص کشور برخورد بکند. همانطور که مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» در ۱۸۴۸ اشاره کرده اند، «مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی در آغاز مبارزه ای ملی است اگر نه در محتوی بلکه در شکل. پرولتاریای هر کشوری طبعاً باید کار را با بورژوازی خودش یکسره بکند». البته اگر چه تجزیه پرولتاریا بر اساس مرزهای ملی-کشوری هنوز ادامه دارد و تا پایان سلطه بورژوازی در سطح جهانی ادامه خواهد یافت، این سرنوشت محتوم جنبش کمونیستی نوین فرانسه و آمریکا و سایر کشورها نبود که در حالت انزوای نسبی مبارزه بکنند. بین المللی بودن، نه ملی بودن، خصلت خطی (ایدئولوژی-سیاسی) و تشکیلاتی جنبش کمونیستی را رقم می زند، و این چیزی نیست که به شیوه ای خودجوش و در روند مبارزات خود-به-خودی بوجود بیاید. بدون تردید در بعضی نقاط دنیا، از جمله در اروپا و بویژه در آلمان، فرانسه و ایتالیا، مائونیستها رابطه نزدیکتری با هم داشتند. فقدان یک انترناسیونال احزاب مائونیست این پراکندگی را تقویت می کرد، و این در حالی بود که رویزیونیستهای خروشچی اردوگاه بزرگی داشتند با شبکه گسترده و متشکل احزاب، نشریات و رسانه های جمعی. در عرصه پراتیک، با وجود اینکه مسائل عام و جهانی فراوان بود، مثلاً از یک طرف مبارزه علیه تجاوز آمریکا به ویتنام یا رقابت و همکاریهای اردوگاههای امپریالیستی آمریکا و شوروی، و از طرف دیگر پشتیبانی از مبارزات رهایی بخش ملی در سه قاره، اما در همین موارد هم چهارچوب کشوری-ملی مانع هماهنگ کردن مبارزات و جمع بندی از آنها در سطح بین المللی می شد. برای مثال، می توان پرسید که آیا مائونیستهای آمریکا یا چین یا ژاپن از مخالفت «چپ پرولتری» فرانسه با ایده حزب لنینیستی با خبر بودند، و اگر بودند چه مبارزه خطی بر سر این مسأله انجام دادند؟ پاسخ این سوال البته منفی است. بدون تردید، هر کشوری مسائل خاص خود را دارد، مثلاً در آمریکا، مبارزات آمریکایی-آفریقاییها (سیاهان) و جنبش های مردم بومی، برخلاف فرانسه، بخشی از چشم انداز سیاسی است. و یا در فرانسه، حزب کمونیست بعد از جنگ جهانی دوم، برخلاف حزب کمونیست آمریکا، یک وزنه سیاسی، فرهنگی، و فکری سنگین به شمار می رفت و در واقع قوی ترین حزب کمونیست اردوگاه سرمایه داری بود. از دید مائونیستی باید گفت در همین راستای «خاص» می توان «عام» را دریافت (دیالکتیک خاص و عام). برای مثال، در همه این عرصه های متنوع مبارزه، چه در آمریکا، چه در مراکش، چه در هندوستان و فرانسه، مائونیستها می بایستی با موانعی چون آوانتوریسم، اکونومیسم، ناسیونالیسم، امپیریسیسم و پراگماتیسم مبارزه بکنند. علاوه بر این، در مقایسه مائونیسم آمریکا و فرانسه، باید نه تنها به خاص و عام توجه کرد، بلکه نقش فرد و حتی «تصادف» را در نظر گرفت (به معنی فلسفی تضاد بین «ضرورت و تصادف»). در

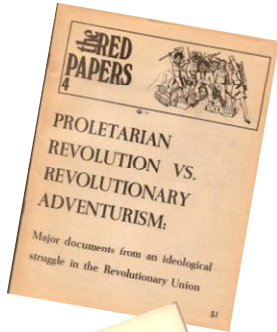
رابطه با نقش فرد، باب آواکیان بیش از همه در رشد جنبش مانوئیستی تأثیر گذاشت و می توان تا حدی پیش بینی کرد که در روند تحول جنبش کمونیستی در آینده نیز تأثیر بگذارد.

آواکیان، رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، در سال ۱۹۴۳ در یک خانواده ارمنی تبار آمریکایی به دنیا آمد. او یک ثنوریسین برجسته مارکسیست است که در عین حال یک حزب کمونیست انقلابی را در قلب سرمایه داری امپریالیستی رهبری می کند. با وجود نقش بسیار مهمی که، بعد از رجعت سرمایه داری در چین، در مبارزه با رویزیونیسم و ارتقای مانوئیسم ایفا کرد، نظراتش پایه زیادی در میان احزابی که امروز خود را مانوئیست می خوانند ندارد. اگرچه در جنبش دانشجویی در دانشگاه کالفرنیا - برکلی و در «جنبش آزادی بیان» (سالهای ۱۹۶۴-۱۹۶۵) فعال بود، او از رهبران جنبش دانشجویی نبود. آواکیان خیلی زود به جریان رادیکال «پلنگان سیاه» پیوست و برای مدتی از فعالین آن حزب بود.

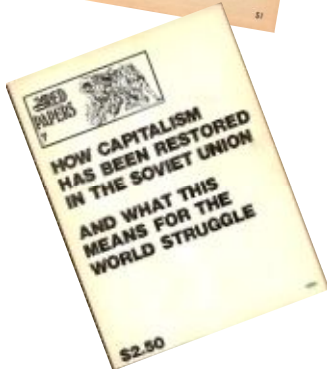


آمریکا در دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ مرکز جنبش ضدجنگ ویتنام بود. جنبش دانشجویی پیشتاز این مبارزه بود و در اتحاد با «جنبش حقوق مدنی» و «جنبش رهایی بخش آمریکایی-آفریقاییان» (سیاهان) اتحاد و پیوستگی نزدیکی داشت. در جنبش های سالهای ۶۰ آمریکا همه ضد جنگ ویتنام و ستم بر سیاهان و نابرابری میان زن و مرد و ستم های امپریالیستی و مستعمراتی بودند اما یک گرایش معتقد بود که این ها «اشتباهات» نظام است و دیگری که گرایش انقلابی بود معتقد بود که اینها «کارکرد» نظام است و چاره ای جز سرنگونی آن و ایجاد جامعه سوسیالیستی نیست. بسیاری از هنرمندان سرشناس و روشنفکرها به این گرایش انقلابی رو آوردند. لنارد برنشتاین موسیقیدان معروف آمریکایی (سازنده موزیکال «وست ساید استوری») برای حزب پلنگان سیاه میهمانی جمع آوری کمک مالی می گذاشت و این حزب معروف بود به حزبی که افرادش اسلحه و کتاب نقل قول های مائو را حمل می کنند. در جریان رادیکالیزه شدن جنبش، گرایشات مانوئیستی نیز قوی تر شدند. باب آواکیان توسط رهبران این حزب با مائوتسه دون آشنا شد. آواکیان و رهبران حزب پلنگان سعی می کردند کمونیسم را با جنبش آفریقایی-آمریکاییان و جنبش ضدجنگ پیوند بزنند. آثار مائوتسه دون بطور گسترده در میان این جوانان خوانده می شد. حمایت حزب پلنگان از اشکال مبارزه قهرآمیز بر محبوبیت آن می افزود. هرچند اعلام جنگ علیه دولت آمریکا ندادند اما جوانان رزمنده این حزب برای نشان دادن «قدرت خلق» با خود سلاح حمل می کردند. این حزب در میان کارگران و فقیرترین اقشار سیاهان بخصوص در سانفرانسیسکو و شیکاگو و میشیگان پایه داشت. البته هیأت حاکمه آمریکا تاب نیاورد و به حملات امنیتی و پلیسی و نظامی گسترده ای علیه اینها دست زد. رهبران آن را به قتل رساند، به زندان انداخت، و بعضی هنوز در زندان هستند. تا سال

۱۹۶۹ باب آواکیان فعالیت های خود را عمدتاً در ارتباط با این حزب پیش می برد. در سال ۱۹۶۹ در تلاش برای ایجاد یک حزب کمونیست واحد، همراه با عده ای دیگر در کالیفرنیا، کلکتیوهایی به نام «اتحادیه انقلابی» را تشکیل دادند و در اواسط دهه ۱۹۷۰ «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» (آر سی پی) را بنا گذاشتند.



یکی از فعالیت های تئوریک «اتحادیه انقلابی» انتشار «اوراق سرخ» Red Papers بود که شماره هفتم آن (۱۹۷۴) به تجزیه و تحلیل از احیای سرمایه داری در شوروی و تبدیل آن به یک کشور سرمایه داری امپریالیستی اختصاص داشت و این یک اثر تئوریک بسیار مهم بود. در سال ۱۹۸۳، به ابتکار «حزب کمونیست انقلابی آمریکا»، و با همکاری عده ای از آکادمیسین ها، یک کنفرانس تاریخی چهار روزه با شرکت ۸۰۰ نفر در دانشگاه کلمبیا برگزار شد. این کنفرانس مناظره ای بود میان طرفداران تئوری احیای سرمایه داری در شوروی با کسانی که می گفتند شوروی با تمام معایبش «سوسیالیسم واقعاً موجود» است. در این مناظره، تزه های «اوراق سرخ» به شکلی کامل تر توسط ریچارد لوتا (از افراد برجسته «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» که در زمینه اقتصاد سیاسی و تاریخ مبارزه طبقاتی در چین سوسیالیستی تخصص دارد) در تقابل با نظرات آلبرت ژیمانسکی (استاد جامعه شناسی دانشگاه اورگان و نویسنده کتاب «اقتصاد سیاسی کنونی شوروی» در سال ۱۹۷۹) ارائه شد. کل این مناظره ها به شکل دو کتاب منتشر شد.^{۱۷}



«اوراق سرخ» Red Papers

باب آواکیان خدمات مهمی در زمینه جمع بندی از تجربه انقلاب سوسیالیستی در چین و شوروی و احیای سرمایه داری در آنها انجام داده است. در سال ۱۹۸۱ در اثری تحت عنوان «فتح جهان» و سپس اثر دیگرش «گسست از ایده های کهن» یک رشته انتقادات به انحرافات جنبش بین المللی کمونیستی کرد. بنا به نقد آواکیان، دو کشور شوروی و چین زمانی که سوسیالیستی بودند گرایش داشتند ناسیونالیستی از خود بروز دادند و این ناسیونالیسم به این شکل بروز کرد که این ها (به خصوص شوروی در زمان استالین) تغییر و تحولات و منافع کشور سوسیالیستی را بالاتر از منافع پیشروی

^{۱۷} برای شرح مفصل شکل گیری جنبش کمونیستی نوین در آمریکا می توانید به خاطرات باب آواکیان تحت عنوان «از ایک (آیزنهاور) تا مانو» رجوع کنید. برای ترجمه فارسی مراجعه کنید به:

انقلاب جهانی در کلیت خود قرار دادند. مثلاً در جریان جنگ جهانی دوم، شوروی انترناسیونال سوم را برچید و به احزاب کمونیست کشورهای مختلف رهنمود دادند که مبارزات خود را تابع سیاست های «جبهه واحد ضدفاشیسم» بکنند. یا به روابط چین مانویستی با آمریکا و دول مرتجع جهان سوم انتقاد کرده و می گوید این سیاست به ضرر پیشرفت و تکامل جنبش کمونیستی در سطح جهان تمام شد. بر مبنای این بررسی ها و همچنین بررسی جدید پویش های سرمایه داری امپریالیستی و ادغام جهان، درک وسیع تر و درست تری از شالوده های انترناسیونالیسم پرولتری ارائه می دهد. وی معتقد است عرصه جهانی، در یک مفهوم نهایی و کلی، عامل تعیین کننده در تحولات هر کشور است. همین واقعیت عینی (تعیین کننده بودن عرصه جهانی) شالوده انترناسیونالیسم پرولتری را تشکیل می دهد و نتیجه می گیرد که این واقعیت، بر رهیافت ها و رویکردهای هر حزب انقلابی در جریان هدایت انقلاب در کشور خود تأثیر می گذارد. مهمتر اینکه بر سیاست ها و رهیافت های یک کشور سوسیالیستی، در شرایطی که توسط جهان سرمایه داری محاصره شده، تأثیر تعیین کننده دارد. در چنین جهانی، اگر کشورهای سوسیالیستی فقط به «حفظ خود» بپردازند و دارای این جهت گیری استراتژیک نباشند که تقویت انقلاب جهانی مهمتر از حفظ کشور سوسیالیستی در خود و برای خود است، حتماً دچار خطاهای بورژوایی شده که موجب تضعیف جریان کمونیستی و تقویت جریان بورژوایی در حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی می شود، و در نهایت، امکان سرنگون شدن دولت سوسیالیستی توسط بورژوازی درونی جهانی را بیشتر می کند. وی می گوید کشورهای سوسیالیستی سابق در این زمینه اشتباهات مهمی کردند که در نهایت در تضعیف و شکست آنها تأثیر داشت.

آواکیان دوره کنونی را «پایان یک دوره» مبارزه برای سوسیالیسم و «آغاز دوره ای نوین» می خواند و معتقد است برای تکامل پیروزمند این دوران نوین باید تئوری های کمونیستی را تکامل داد. او دوره کنونی را با دوره مارکس مقایسه می کند، زیرا در آن دوره هم مانند امروز برای ساختن جنبش کمونیستی نیاز به یک چارچوب تئوریک بود. آواکیان تأکید می کند که ما برخلاف دوره مارکس، در نقطه اول نیستیم. امروز تدوین چارچوب تئوریک نوین با ایستادن بر دوش چارچوب تئوریک بنیان گذاری شده توسط مارکس و تکامل یافته توسط لنین و مانو، با جذب دانشی که طبقه ما، در قرن بیستم در جریان سرنگون کردن سرمایه داری و تغییر جهان، انباشته کرده است، شدنی است. او می گوید امروز دولت های سوسیالیستی موجود نیستند اما تجربه آنها و بدنه تئوری انقلابی و علمی کمونیستی موجود است و این بدنه تئوریک با درس گیری از تجربه های عظیم قرن بیستم می تواند کامل تر شده و چهارچوب شکل گیری یک جنبش کمونیستی جدید شده و راه انقلاب های کمونیستی قرن بیستم و یکم را باز کند. یعنی مسأله «بازگشت به نقطه اول» نیست بلکه تکامل بدنه تئوری های علمی کمونیستی است. باب آواکیان در این زمینه جنبه های بسیار اساسی و مهمی از تئوری های کمونیستی را غنی تر کرده است. مثلاً در عرصه فلسفه و متد، ضمن تأکید بر علمی و درست بودن اساس فلسفه و متد مارکس، به رگه های دترمینیستی (قدرگرایانه) آن انتقاد کرده است. به نظر وی، در مفهوم اولیه ای که مارکس از تکامل تاریخی

جامعه بشری به سوی کمونیسم داده، گرایش کم‌رنگی هست که آن را «اجتناب ناپذیر» جلوه دهد. و این جلوه ای از تأثیر مقوله «نفی. نفی.» هگل است که می‌تواند گرایش به درک های قدرگرایانه را دامن بزند. برای مثال این تحلیل شکل چنین ادعای تئوریکی به خود می‌گیرد: جامعه بی طبقه اولیه (کمونی) توسط جامعه طبقاتی نفی می‌شود، و این نیز به نوبه خود با ظهور مجدد جامعه بی طبقه، ولی این بار بر یک شالوده ای عالی تر، با تحقق کمونیسم در سراسر دنیا، نفی می‌شود. به نظر آواکیان، این نوع نظریه پردازی یک روند فوق العاده پیچیده و متنوع تاریخی را ساده می‌کند و عملاً احتمال هر مسیری را که انحراف از این مسیر باشد انکار می‌کند، و گرایش به آن دارد که نقش «تصادف» را در این فرایند تکاملی نادیده گرفته و آن را فقط متکی بر کنش دیالکتیکی «ضرورت-آزادی» بکند. این گرایش کم رنگ در فلسفه و متد اساساً درست مارکس در تکامل جنبش بین المللی کمونیستی تبدیل به تفکرات مکانیستی استالین شد. سندی از «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» به نام «مانیفست» می‌گوید: با وجود آنکه مائو گسست های مهمی از این تفکرات مکانیستی و متافیزیکی استالین کرد اما در او نیز می‌توان تأثیرات تفکر قدرگرایانه (که جامعه بشری بالاجبار به سوی کمونیسم می‌رود) را دید. به گفته این سند، باب آواکیان به «سنتر نوینی» از کمونیسم می‌پردازد که ادامه گسست های مائو از استالین به شمار می‌رود. «حزب کمونیست انقلابی آمریکا» در مورد تکامل تئوری های مارکسیستی توسط آواکیان می‌گوید که این «تکامل» فقط «اضافه» کردن به دانش قبلی نیست بلکه شامل گسست از جوانب نادرست شناخت گذشته نیز هست. خود آواکیان به درستی می‌گوید که تکامل تئوری های کمونیستی بدون جذب نقادانه انتقاداتی که به تئوری های ما و تجربه ما در ساختمان سوسیالیسم شده است و بدون جذب نقادانه شناختی که بشر در حیطه های مختلف علوم و تحلیل های اجتماعی تکامل داده است، ممکن نیست. اگرچه او تلاش های خود را «سنتر نوین» می‌خواند، اما آن را یک «ایسم» دیگر نمی‌داند بلکه تلاش برای احیا و بسط حلقه های گم شده مارکسیسم (مانند دیکتاتوری و دموکراسی پرولتاریا) و باز نهادن مارکسیسم بر پایه های علمی اش و البته به روز کردن آن می‌داند.

آثار باب آواکیان در زمینه جمع بندی از تجربه چین و شوروی و تئوری های مارکسیستی از مارکس تا مائو بسیار مهم هستند و شامل موضوعاتی مانند انترناسیونالیسم پرولتری، دیکتاتوری و دموکراسی پرولتاریا می‌باشد. به طور مثال، نظراتی که در مورد خصلت دیکتاتوری پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی به مثابه گذار به کمونیسم فرموله کرده بسیار مهم اند. البته این نظرات مبتنی بر درک مائو در مورد خصلت جامعه سوسیالیستی به مثابه گذار به کمونیسم و تضادها و مبارزات مشخصه این دوران گذار است، اما صحیح تر و غنی تر است. وی معتقد است در شوروی و چین سوسیالیستی به نقش روشنفکران و هنرمندان در فرایند سوسیالیسم، چه در شکل تولید آثار فکری و چه به صورت دامن زدن به نقد و جوشش فکری، کم بها داده شد و اصولاً به آنان به صورت «معضل» نگریسته می‌شد تا بخشی از قوای محرکه پیشروی سوسیالیسم. آواکیان بر یک واقعیت دیگر انگشت می‌گذارد و آن این است که

در جامعه سوسیالیستی ضرورتاً افراد و گرایشات متعدد و متفاوتی وجود خواهند داشت و این امر، در نهایت، می تواند به فرایند دستیابی به حقیقت امور و سوق دادن جامعه و جهان به سوی کمونیسیم کمک کند. وی می گوید وظیفه دیکتاتوری پرولتاریا «یکسان» کردن گرایش های گوناگون نیست بلکه به کارگرفتن این قوه محرکه برای سرزنده تر و با دوام تر و انقلابی تر کردن جامعه سوسیالیستی است. او این متد را در یک جمله خلاصه می کند: داشتن هسته مستحکم و انعطاف بسیار. و می گوید البته این کار آسانی نیست. میان این «کشیده شدن به جهات مختلف» و سوق دادن جامعه در جهتی که باید برود، کشمکش است ولی حزب کمونیست (که دولت سوسیالیستی را رهبری می کند) باید خطر چارشقه شدن را به جان بخرد اما دست از این دیالکتیک نکشد. نه بخاطر آنکه کشور سوسیالیستی باید نمودرکراسی بورژوایی را بهتر از بورژوازی عملی کند بلکه بخاطر آنکه این دیالکتیک، از قوای محرکه مهم تکامل جامعه سوسیالیستی است. در همین رابطه به مسائلی مانند رابطه میان نقش رهبری حزب کمونیست در جامعه سوسیالیستی از یک سو، و ضرورت غیرایدئولوژیک بودن دولت سوسیالیستی، از سوی دیگر می پردازد. وی می گوید، در جامعه سوسیالیستی، اقشار و گروه های مختلف مردم باید فعالیت های خارج از حیطه نفوذ و نظارت دولت داشته باشند.

یکی از مباحث مهم و تحریک آمیز آواکیان در مورد حقیقت و «حقیقت طبقاتی» است. او می گوید حقیقت یک مقوله عینی است و به دیدگاه طبقاتی کسی که در جستجوی آن است وابسته نیست. دیدگاه طبقاتی هرکس می تواند در کشف آن دخالت کند اما حقیقت یک مقوله عینی است. دیدگاه و روش علمی کمونیسیم - اگر به درستی در دست گرفته شود و به کار بسته شود، یعنی به مثابه یک علم زنده و نه یک دگم - همه جانبه ترین وسیله رسیدن به حقیقت را بدست می دهد. اما این فرق می کند با این که بگوییم حقیقت خصلتی طبقاتی دارد یا اینکه کمونیست ها چون روش و متد کمونیستی دارند در رابطه با هر چیزی به حقیقت دست پیدا کنند و افرادی که دیدگاه و روش کمونیستی را به کار نمی بندند یا حتی مخالف هستند نمی توانند به حقایق مهم دست پیدا کنند. آواکیان می گوید این نوع نگرش ها به درجات و شکل های مختلف در جنبش کمونیستی وجود داشته است و خصلت آن ماتریالیسم عامیانه و خلاف نقطه نظر و روش واقعا علمی ماتریالیسم دیالکتیک است. یکی از مباحث مهم دیگر وی در زمینه حقیقت، تفاوت میان ایدئولوژی و علم است. وی می گوید از طریق ایدئولوژی (حتی ایدئولوژی پرولتری) نمی توان به حقیقت دست یافت. برای این کار، روش علمی لازم است و تأکید می کند که حتی علم کمونیسیم که علمی جانب دار است، درستی خود را از جانب دار بودن کسب نمی کند بلکه از علمی بودن کسب می کند. در همین زمینه، حملات کارل پوپر به علمی بودن مارکسیسم را قویاً نقد و رد می کند. وی عبارت «کمونیسیم یک ایدئولوژی علمی است» را نادرست و التقاطی می داند و نگرش «ایسمی» به علم کمونیسیم را مشکل آفرین می داند.

بر پایه این تجزیه و تحلیل ها، آواکیان سیاست ها و وظایف جدیدی را برای دولت های سوسیالیستی تعیین می کند. اما می گوید از این ها نباید نتیجه گیری های لیبرالی کرد که گویا پرولتاریا و حزب کمونیست پس از کسب قدرت سیاسی و استقرار

سوسیالیسم، باید هر لحظه آماده و انگذاردن قدرت سیاسی باشند. به هیچ وجه! اگر پرولتاریا و حزب کمونیست قدرت دولتی را از دست بدهند، طبقه بورژوازی آن را گرفته و با استفاده از اهرم قدرت دولتی، روابط اقتصادی و اجتماعی استثمار و ستم سرمایه داری و افکار و سنن مربوط به آن را احیاء می کند. بنابراین، وظیفه اصلی از کف ندادن این قدرت است. اما کشف تضادها و پوشش های جامعه سوسیالیستی و عمل کردن بر طبق آن ها، به با دوام تر و پویا تر کردن قدرت سیاسی پرولتاریا (دیکتاتوری پرولتاریا) منجر می شود و عمل نکردن بر طبق این واقعیات آن را شکننده تر می کند. در رده همین نوع مباحث، وی به یکی از اشکالات جنبش کمونیستی در مورد «شیئی کردن» Reification پرولتاریا انتقاد می کند. این مفهوم، در اینجا، به معنای تقلیل دادن منافع گسترده و تاریخی طبقه پرولتاریا به منافع این قشر و آن قشر این طبقه است.

در همین راستا، تأکید می کند که باید درک از انقلاب پرولتری را از گرد و خاک های اکنومیمیستی و سطحی اش پاک کرد. او می گوید، پرولتاریا فقط در صورتی که جهت گیری «نجات دهنده نوع بشر» را داشته باشد می تواند رسالت انقلابی تاریخی-جهانی خود را عملی کند. طبقه پرولتر باید درک استراتژیک از انقلاب پرولتری داشته باشد. این انقلاب نه ربطی به انتقام محکوم از حاکم دارد و نه به تغییر جایگاه یک طبقه در چارچوب تنگ نظرانه تبدیل شدن «آخری» ها به «اولی» ها. این انقلاب برای دگرگون کردن کل دنیاست، به نحوی که دیگر هیچ کس نه اول باشد و نه آخر. قطب نمای انقلاب پرولتری و دولت سوسیالیستی همیشه عبارتست از الغای همه تمایزات ستم گرانه و روابط استثماراری میان انسان ها و پیش روی به طرف یک عصر کاملاً نوین در تاریخ بشر.

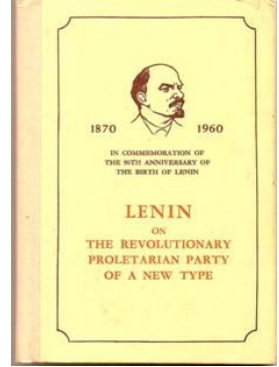
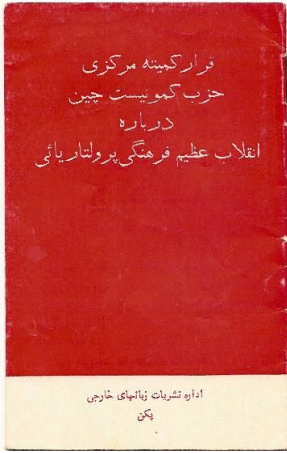
آواکیان در طول مبارزات خود، به عنوان یک رهبر کمونیست، هیچ وقت از تأکید بر اهمیت اثر «چه باید کرد؟» خسته نشده است و خودش هم مفاهیم آن را غنی تر و وسیع تر کرده است. این اثر بی نظیر لنین گرایش اکنومیمیستی در جنبش کمونیستی را افشا می کند. این گرایشی است که توجه طبقه کارگر را بر شرایط و مبارزه روزمره خودش متمرکز می کند و این را به عنوان بهترین و عملی ترین روش برای جذب طبقه کارگر به سوی سوسیالیسم و کمونیسم قلمداد می کند. در «چه باید کرد؟»، لنین شدیداً این گرایش را به عنوان یک انحراف بورژوایی در جنبش کمونیستی مورد انتقاد قرار می دهد و نشان می دهد که این روش هیچ وقت به یک جنبش انقلابی که هدفش انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم است، منتهی نمی شود. بلکه برعکس، جنبش و توده های درگیر در آن را در چارچوب سرمایه داری محدود می کند. این به معنای عدم شرکت کمونیست ها در مبارزات جاری کارگران و دیگر توده ها نیست. لنین تأکید کرد که کمونیست ها باید در این مبارزات شرکت کنند و حتی سعی کنند بسیاری از آن ها را رهبری کنند، ولی باید این کار را نه به عنوان سندیکالیست و نماینده اتحادیه کارگری بلکه به عنوان کمونیست بکنند و از طریق تبلیغ و ترویج به موقع و موثر اعتقادات و اهداف کمونیستی، ماهیت نظام سرمایه داری و دولت را افشا کنند و مبارزات و جنبش های روز را با هدف انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم پیوند بدهند و مدام مانع از آن

شوند که جنبش های خودبخودی کارگران و توده ها به سوی گرایش های بورژوایی منحرف شود. اکونومیست ها همواره تمرکز اصلی کار کمونیست ها را به شرکت و کمک به سازماندهی مبارزات اقتصادی کارگران و بطور کلی مبارزات اقشار گوناگون مردم تقلیل می دهند. آواکیان می گوید علت اصلی غلبه چنین گرایشی در میان جنبش های چپ امروز آن است که حتی احزابی که خود را «کمونیست» می دانند، در عمل، امکان انقلاب و کمونیسم را چیزی مجرد که متعلق به آینده دور و نامعلوم است و ربطی به مسائل زنده امروز ندارد، می بینند. برای همین، یا کار انقلابی و کمونیستی را کنار گذاشته و یا اینکه حداکثر آن را به یک چیز خالی از محتوی و بی ربط به فعالیت جاری حزب کرده و بطور رقت انگیزی به فعالیت های فرمبستی شان وصله می کنند. این به معنی دفن انقلاب و کمونیسم است.

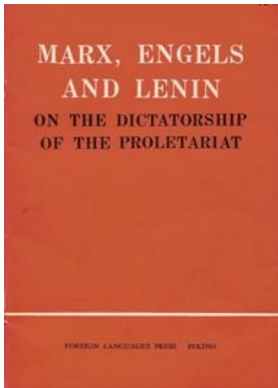
یکی از هشدارهای آواکیان که هر کمونیستی را عمیقاً به فکر وادار می کند این است که آیا می خواهیم پیشاهنگ آینده باشیم یا زانده های گذشته؟ او می گوید پایه های مادی انقلاب کمونیستی در جهان قوی تر شده و ضرورت آن هرگز تا به این حد نبوده است، اما وضعیت جنبش کمونیستی بین المللی بسیار بد است! او برای رساندن منظور خود حتی از عبارت «جنبش کمونیستی به نخی بند است» استفاده می کند، زیرا پس از احیای سرمایه داری در دو تجربه مهم شوروی و چین و بخصوص در مقابل حمله های شدید بورژوازی به تجربه سوسیالیسم در قرن بیستم، بخش بزرگی از کمونیست ها کاملاً از آن رویگردان شده و دستاوردهای عظیم آن کشورها را در ساختن جوامع نو و رهایی بخش و تأثیرات شگرف آن کشورها بر فضای سیاسی جهان را کاملاً فراموش کردند. و بسیاری از آنان که به دفاع از آن تجارب و سوسیالیسم ادامه می دهند، دچار دو گرایش انحرافی هستند: یک عده بدون جمع بندی علمی از دستاوردها و خطاهای گذشته، از آن دفاع می کنند و یک عده، محتوای لیبرالی و سوسیال دموکراتیک به سوسیالیسم داده اند. اولی ها در واقع از سوسیالیسم یک دگم مذهبی درست کرده اند و دفاع از کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم برای آنها یک آئین مذهبی است. دسته دوم، برای اینکه سوسیالیسم را مقبول بورژوازی و خرده بورژوازی کند آن را از محتوای واقعی اش خالی کرده و تبدیل به ایده آل های بورژوایی قرن ۱۸ کرده است. این در واقع «سوسیالیسمی» است که می خواهد با نظم موجود همزیستی کند. اولی ها زانده های گذشته اند و دومی ها به انحطاط بورژوایی در غلنیده اند.

آواکیان می گوید با هیچ کدام از این ها نمی توان جنبش کمونیستی را بازسازی و تقویت کرد. در واقع هر دوی این گرایشات تا کنون جنبش کمونیستی را ضعیف و تا مرز نابودی برده اند. کمونیست ها فقط با گسست از این گرایشات و درگیر شدن عمیق در دیدگاه و روش ها و اصول کمونیسم تا آنجا که تا کنون تکامل یافته و بیشتر باید تکامل پیدا کنند، می توانند به چالش های امروز جواب داده و پیشاهنگ آینده باشند. بخاطر مبارزه برای جهانی نوین و به پیروزی رساندن انقلاب کمونیستی باید تجارب مثبت و دستاوردهای تاریخی جنبش بین المللی کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی را زنده کرد و هم زمان خطاهای آن ها را شناسایی و از آن ها گسست کرد و پیکره تئوری های کمونیستی را صحیح تر و تکامل یافته تر کرد.

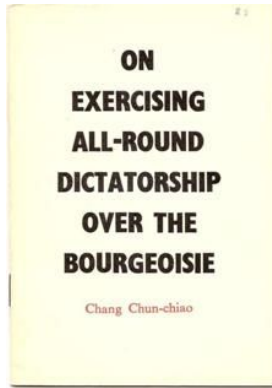
۶۲ ■ واقع بین باش، آنچه را ممکن نیست طلب کن!



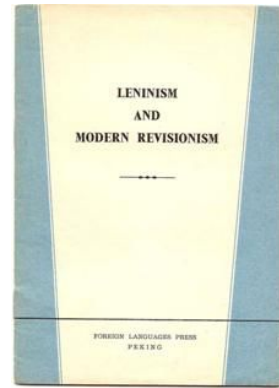
«لنین در باره حزب پرولتاریائی انقلابی طراز نوین» [نوشته های لنین در باره حزب]، چاپ پکن، سال ۱۹۶۰



مارکس، انگلس، لنین: «در باره دیکتاتوری پرولتاریا»، پکن، ۱۹۷۵



«در باره اعمال دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی»، پکن، ۱۹۷۵



«لنینیسم و رویزیونیسم مدرن»، چاپ پکن، ۱۹۶۳



هرگز مبارزه طبقاتی را فراموش نکنیم

انقلاب فرهنگی به زبان پوسترهای انقلاب



خیابانا عرصه مبارزه
革命委员会好



把反右倾翻案风的斗争进行到底
نقد «انحراف راست» (بهار ۱۹۷۶)



بسوی ساختن کمون ها
巴黎公社万岁



加速农业机械化的步伐 为农业现代化而奋斗



在斗争中发展壮大马克思主义的理论队伍



沿着毛主席的无产阶级文艺路线胜利前进

کارزار مطالعه تئوری و نقد کارزار «تسلیم طلبی»



«فطاعنه از مبارزه خلقهای آسیا،
آفریقا و آمریکای لاتین پشتیبانی کنید!»



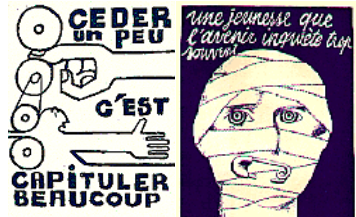
认真学习无产阶级专政理论



马克思主义、列宁主义、毛泽东思想万岁!

«زنده باد مارکسیسم، لنینیسم و اندیشه مانو» (۱۹۷۱)

مه ۶۸ به زبان پوسترها



SOYEZ
RÉALISTE.
DEMANDEZ
L'IMPOSSIBLE

«دکتر امیر حسن پور» کارسیاسی خود را در دوران دبیرستان در مهاباد شروع کرد و در جنبشهای دانشجویی دهه ی ۱۳۴۰ در تهران فعالیت می کرد. او به دنبال آشنایی با مارکسیسم هنگام تحصیل در دانشگاه تهران و دانشسرایعالی، به تحقیق وسیعی راجع به تاریخ اجتماعی- اقتصادی کردستان و تحولات فورماسیون فئودالیسم و مبارزه ی طبقاتی دست زد. در اوج شکوفایی انقلابی سال ۱۹۶۸ در آمریکا و فرانسه بود و با مبارزات انقلابی این دو کشور از نزدیک آشنا شد. بعد از ۱۹۷۲ به «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی» پیوست، و در جریان شرکت در مبارزات ضد جنگ ویتنام و دیگر جنبشهای اجتماعی در آمریکا، به آزمودن انشعاب بزرگ در جنبش بین المللی کمونیستی و انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چین و پروسه ی پاکرفتن جنبش نوین کمونیستی پرداخت. بعد از انقلاب، بیشتر در کردستان به فعالیت سیاسی مشغول بود و در سالهای اخیر برای آشنایی با تجربه ی انقلاب به کشورهای خاورمیانه و نپال و کوبا مسافرت کرد. در دو دهه ی گذشته در دانشگاههای کانادا به تدریس و تحقیق در باره ی جنبشهای اجتماعی خاورمیانه، رسانه ها و ارتباطات جمعی و مسائل تنوری و متدولوژی مشغول بوده است.

واقع بین باش، آنچه را ممکن نیست طلب کن!
Be Realistic, Demand the Impossible!
Soyez réalistes, Demandez l'impossible!



www.bazr1384.com

www.bazr1384.blogfa.com

Email: bazr1384@gmail.com

انتشارات نشریه دانشجویی باز
شهریور ۱۳۸۸